

سبغت‌کلی و بکر ویدیه علیہ السلام

زبان حق گو

نمایشنامه‌ی غدیر

باسمه تعالی و بذكر وليّه

[صحنه‌ی نمایش قصری با شکوه است که در وسط آن تختی به چشم می‌خورد و در کنار تخت، سبده‌ی از میوه. دو سرباز با نیزه دو طرف تخت ایستاده‌اند. وزیر و خلیفه در حال صحبت‌اند.]

خلیفه	خُب، وزیر بگو ببینم از اوضاع شهر چه خبر؟
وزیر	خلیفه‌ی مسلمین به سلامت باشند، شهر در امن و امان است، در مورد خراج‌ها باید بگویم با آن‌ها که به موقع خراج می‌دهند خوش‌رفتاری می‌کنیم و با آنان که در خدمت‌گزاری خلیفه و دادن خراج کوتاهی می‌کنند همان‌طور که دستور داده بودید به بدترین شکل رفتار کرده و آنان را در میدان شهر تازیانه می‌زنیم، قربان از این تخلفات اندک که بگذریم شهر حلّه، همه بر جان شما دعا می‌کنند.
خلیفه	خوب است، خوب است. راستی بگو بدانیم با متخلفین رافضی چه می‌کنید؟
وزیر	همان‌طور که امر خلیفه بود، متخلفین از روضه را بیش از سایر فرق آزار می‌کنیم.
خلیفه	آفرین بر تو! (می‌ایستد) هر کس یک رافضی را بیازارد دل ما را شاد و در نتیجه دل رسول خدا را شاد کرده است ... آری شادی ما شادی رسول است؛ همان‌طور که حکم ما حکم اوست (مکث می‌کند) خداوند مرا یاری کند تا روزی این فرقه‌ی سراسر بدعت را از ریشه برکنم و عظمت خلفاء به حق رسول خدا را به مردمم بشناسانم. به امید آن روز. (شروع به میوه خوردن می‌کند)
وزیر	قربانت گردم، گفتید خلفاء رسول، یادم از مردی از روضه آمد. چندی است جاسوسان خبر آورده‌اند که این مرد هر صبحگاه خلفاء رسول را با بی‌شرمی تمام، آن هم در ملاء عام لعن و نفرین می‌کند.
خلیفه	(با دست‌پاچگی) چه گفتی؟ جانشینان رسول خدا را لعن می‌کند؟ آن هم در ملاء عام؟ تو چه کردی؟ ببینم نمی‌خواهی بگویی که اجازه دادی تا آزادانه این سخنان سراپا کفر را در میان مردم شایع کند؟ ها؟!
وزیر	نه قربان، نه هرگز.
خلیفه	پس چه؟
وزیر	قربان به محض دریافت این خبر فرمان دستگیری او را دادم و او اکنون چند روزی است که در سیاه‌چال دارالحکومه مشغول خوردن آب خنک است. (خنده‌ی هر دو)
خلیفه	(با خنده) آفرین! آفرین! او را به ساده‌ترین مجازات عادلانه، یعنی مرگ، محکوم کن. (مکث) اما نه ... او را به این‌جا بیاور، آری ابتدا او را این‌جا بیاور تا ببینم این نامسلمان مؤمن‌نما کیست.
وزیر	اطاعت خلیفه. (خطاب به یکی از سربازها) سرباز برو و ابوراجح را به این‌جا بیاور.
سرباز	اطاعت قربان.
خلیفه	که گفתי الان در سیاه‌چال است. این ابو ... ابو ...
وزیر	ابوراجح قربان، ابوراجح.

خلیفه	او از علمای رفضه است یا از بزرگان آنان؟
وزیر	هیچ یک.
خلیفه	هیچ یک؟! متوجه نمی شوم! (عصبانی)
وزیر	او مردی عامی است. کاسبی جزء که سخت پای بند به مذهب خویش است. او به ابو راجع حمامی شهره است.
خلیفه	(عصبانی) ای خدای من! چه قدر گستاخ! چه قدر بی شرم! چگونه این مملوک پابرنه‌ی بی شأن به خود اجازه داده است تا عظیم الشان ترین صحابه‌ی پیامبر را هتک کند!
سرباز	قربان، ابو راجع حمامی را به خدمت آوردم.
خلیفه	داخلش کن مردک پست را.

(سرباز ابوراجح را به داخل هُل می دهد و بعد از ادای احترام خارج می شود.)

خلیفه	پس ابوراجح تویی سبک سر، ها؟! آی مردک حمامی تو چه طور جرأت کردی که این طور گستاخانه در میان مردم به آنان جسارت کنی که قرآن در موردشان می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» من المهاجرین و الانصار و الذین ... والذین ...
وزیر	والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه.
خلیفه	آری خدا از آن‌ها راضی است و آن‌ها نیز از خدا راضی اند. این گفته‌ی قرآن است ابله، می فهمی؟!
ابوراجح	آیه‌ی بعد از این را هم می دانی که می فرماید: «وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ» اگر تو می گویی ابوبکر (خلیفه و وزیر رضی الله عنه می گویند)، عمر و عثمان شامل آیه‌ی اولند، من می گویم این سه شامل آیه‌ی دومند.
خلیفه	یعنی خلفاء رسول الله منافق بودند؟! نفرین بر تو! نفرین بر مراعت! خوب گوش کن حمامی مکتب ندیده به تو هشدار می دهم که مواظب کلامت باشی. جرم تو به اندازه‌ی کافی بزرگ و نابخشودنی هست، بی جهت با یاوه سرایی بار گناهت را سنگین نکن.
ابوراجح	اگر دشمنی با این به ظاهر خلفاء، گناه است؛ پس این را بدان که من گناه کارترین فرد زمینم.
خلیفه	خاموش! این بدعت مرام! گوش کن، تو را عذابی کنم که اهل دوزخ عذاب خویش را در قیاس با تو بهشت دانند. من متمردان و گردن کشانی به مراتب پلیدتر و کوردل تر از تو را به خاک مذلت کشانیده‌ام، تو در مقابل آنان چون کاه در مقابل کوهی، بی مقدار!
وزیر	من نمی توانم باور کنم که کسی به صحابه‌ی پیامبر لعن کند. اصلاً لعن کردن روال ضعیفان است، سلاح حقیران است.
ابوراجح	استغفر الله، استغفر الله، پس خداوند نعوذاً بالله ضعیف و حقیر است که می فرماید: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»؟
وزیر	نه، نه، من ... من منظورم لعن به مسلمانان است، لعن به مؤمن است.
ابوراجح	مگر نه این است که ناقض عهد الهی اگر چه مسلمان باشد سزاوار لعن است؟

وزیر	... (وزیر از پاسخ درماند و به من افتاد.)
ابوراجح	قرآن که در آیهی ۲۵ سورهی رعد می گوید سزاوار لعن است، شما را نمی دانم! و خلفاء شما با این که با حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در غدیر خم به فرمان الاهی عهد و پیمان ولایت بسته بودند نقض کردند پیمانشان را و به صریح قرآن مستوجب لعن می باشند.
خلیفه	وزیر! (او را به کناری می کشاند) ببینم گفתי این مردی حمای است (نیم نگاهی به ابوراجح می اندازد)
وزیر	بله سرور من.
خلیفه	پس چگونه است که این قدر به قرآن و استناد به وقایع مسلط است؟!
وزیر	نمی دانم!
خلیفه	نمی دانی؟ تو چه می دانی؟! ولی من یک چیزی را می دانم، آن را هم امروز دانستم.
وزیر	چه چیزی را؟
خلیفه	این که تو از یک رافضی حمای کم تر می دانی! (رو به ابوراجح) رها کن این مهملات را! گناه تو نابخشودنی است. اگر دزدی و یا حتی قتل مرتکب می شدی ممکن بود از تو درگذرم؛ اما حالا که خلفاء و صحابه ی پیامبر را لعن کردی گویا به شخص پیامبر بی حرمتی کرده ای. تو وقیحانه کسانی را بی حرمت داشته ای که تمام اعتقادات ما هستند.
ابوراجح	مگر خود تو اعتقاد ما را بی حرمت نداشته ای؟ تو از بغض و کینهات با جان نبی، مرتضی علی، تخت را پشت به گنبد ایشان قرار داده ای.
خلیفه	خفه شو گستاخ! سرباز بیا و تکریم در مقابل ولی نعمت را به این بی سر و پا بیاموز.

(سرباز وارد می شود.)

وزیر	سزای گنه کاری چون تو مرگ است؛ پس اگر می خواهی که تو را شکنجه و آزار ندهند به معصیت خود اقرار کن (صورت ابوراجح را می گیرد) بگو که خلفاء رسول الله را به حق می دانی، بگو که ابوبکر، عمر و عثمان، رضی الله عنهم، را قبول داری!
------	---

(ابوراجح سکوت می کند.)

خلیفه	سرباز ...
ابوراجح	اما من خلفاء رسول الله را قبول دارم!
خلیفه	چه گفتی؟
وزیر	یعنی تو از کلام خود توبه می کنی؟
خلیفه	بگذار خودش چیزی بگوید.

ابوراجح	چه کسی منکر این است که اینان پس از رسول الله عهده‌دار منصب حکومت بر مسلمین بودند؟! آن‌ها با پیامبر خدا نشست و برخاست داشتند. عمر مردی بود که توسط ابوبکر به وصیت او خلیفه شد، او نقشی مهم در تاریخ اسلام داشته است.
وزیر	آفرین! آفرین! می‌دانستم که سر عقل می‌آیی!
ابوراجح	ابوبکر هم مقام بالایی دارد، او حتی به حدی رفیع الدرجه و عظیم المنزله است که هیچ کس به گرد مقام او نرسد.
خلیفه	آری، آری حتی خود پیغمبر!
ابوراجح	حتی خود پیغمبر، حتی خود پیغمبر هم به رفعت جایگاه معنوی ابوبکر نیست.
خلیفه	منظورت چیست؟ چرا این حرف را می‌زنی؟
ابوراجح	چرا که بنا به نقل شما پیامبر خدا این قدر نمی‌دانست که باید وصی انتخاب کند و این کار را نکرد ولی ابابکر عقلش رسید و جامعه‌ی مسلمین را پس از خود بی‌جانشین باقی نگذاشت؛ پس می‌بینیم که ابوبکر حتی از خود پیامبر هم عاقل‌تر و فهیم‌تر بوده است!
خلیفه	ای حيله گر بی‌خرد! صبر من تو را جسور ساخته است. سرباز معطل چه هستی؟ بزن، بزن این حیوان سرکش را (سرباز شروع به تازیانه زدن می‌کند) بگشش، به او بیاموز عرض اندام در مقابل من به چه معناست! بزن، محکم‌تر بزن (تازیانه را می‌گیرد) بده من تازیانه را بی‌عرضه! (شروع به زدن می‌کند) بگو، بگو، چرا ساکتی؟ بلبل‌زبانی‌ات کجاست؟ خفقان گرفته‌ای، کلامی بگو! (رو به وزیر) آن‌چنان از آزار پیروان علی لذت می‌برم که حاضر نیستم در این لذت با کسی شریک شوم (باز می‌زند) خلفاء رسول الله را لعن می‌کنی ها؟!
ابوراجح	(همراه با ناله) من کسانی را لعن می‌کنم که پیامبر نیز آنان را لعن نمود.
خلیفه	گویا هنوز زبانت از کار نیفتاده هان؟!
ابوراجح	هنگامی که پیامبر لشگری به فرماندهی اسامه ترتیب داد، فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ»: خداوند متخلفین از لشگر اسامه را لعن کند. طولی نکشید که عمر و ابابکر به بهانه‌ی بیماری پیامبر، لشگر را ترک کردند. پس می‌بینی که پیامبر نیز آنان را لعن نموده.
خلیفه	خفه شو (او را با مشت به زمین می‌چسباند) سرباز! زبان کفرگوی این مرد کافر را سوراخ کنید و به زنجیری آهنی بیاویزید تا همگان سرانجام زبان تندی که بر خلاف ما می‌گوید را ببینند.
ابوراجح	ای حاکم ظالم با این که سخنان و براهین حق و روشن را شنیدی ولی آن‌چنان بر دلت مهر زده‌اند که در دیدن حقایق کور مطلق، خدایا شاهد باش که من حجت را بدینان تمام کردم.
خلیفه	(می‌خندد) بگو، آخرین کلامت را هم بگو، این زبان دیگر به کار تو نمی‌آید. (باز هم می‌خندد) سرباز برو و آن‌چه را گفتم انجام بده.
سرباز	(ابوراجح را بلند می‌کند) بلند شو کافر.
خلیفه	سرباز! در ضمن او را آن‌چنان شکنجه دهید تا مرگ را پیش چشمانش ببیند و آن‌گاه بدن زخمی او را در تمامی کوچه‌های شهر به دنبال خود بکشانید. آن‌قدر او را بزنید که در نگاه هر رافضی ذلت و حقارت دیده شود. مرگ را جلوی چشمان ابوراجح تصویر کنید.

(صدای مرحوم خبازیان از: گفت ابوراجح را گرفتند....)